جشن طلاق شرط دختر جوان برای بخشش مهریه‌اش

امیرحسین صفدری، پژوهشگر علم حقوق، روایتی جنجالی از یک پرونده طلاق در دادگاه خانواده را این‌گونه بیان کرد:

راهروهـای دادگاه خانواده مثل همیشـه مملو از جمعیت بـود. صدای گریه و فریاد کودکان از هر سـمتی به گوش می‌رسـید، اما در میان این همهمه‌ها سکوت پسـر جوانی که پیراهن سرمه‌ای بر تن داشـت و درحال پاک‌کردن عرق پیشانی‌اش بود، توجه مرا جلب کرد.

اسـترس و پریشـانی از چهره این پسـر جوان مثل باران بهاری می‌ریخت. کمی آن‌طرف‌تر دختر جوانی که یک کارت عروسـی در دست داشت و با ظاهری متفاوت و خونسرد ایستاده بود، با نگاهی عمیق به این پسر جوان زیر لب و آهسته می‌گفت قبـول کن این شـرط را به نفع توسـت وگرنه بایـد مهریه بدی یا بـری زندان. این صحبت‌ها باعث شد جلو بروم و ماجرا را سؤال کنم.

چنددقیقه‌ای که گذشـت جلو رفتم و سؤال کردم: آقا شما حالتون خوب است؟ پسـر جوان ناگهان شیشـه خیالش شکست و سراسـیمه گفت بله، بله خوبم و با لبخندی مصنوعی آهی کشید و گفت چیز خاصی نیست.

در همیـن بین آن دختر جوانی که کارت عروسـی در دسـت داشـت، جلو آمد و گفـت آره بابا آرمین چرا خوب نباشـه، می‌خوام مهریه‌مو که ۹۹۹ سـکه اسـت بهش ببخشـم، مگه می‌شه خوب نباشه، هر پسری جای آرمین باشه الان باید کلی خوشـحال باشـه، این حرف توجه اطرافیان این زوج جوان را در طبقه اول دادگاه خانواده به خود جلب کرد.

همه افراد در حال پچ‌پچ‌کردن درباره این میزان سـکه بودند و آرمین که داشت چهره پر از اسـترس خود را با لبخندی پنهان می‌کرد، گفت آوا جان بس کن خسته نشدی از این حرف‌ها، خجالت بکش نکن این کارارو! آبرو برام نذاشتی. من حاضرم مهریه‌تـو بدم اصلا! حاضـرم برم زندان! اما تو این کار رو نکنی، بیا بی‌خیال شـیم، بیـا برگردیم خونه، اصلا ولش کن هرچی که شـده رو فراموش کن! بیا برگردیم به خـدا حیفه داری زندگی‌مون رو تباه می‌کنی به‌خاطر مسـائل الکی، واقعا حیفه بیا برگردیم خونه! خواهش می‌کنم ازت بیا برگردیم!

آوا پاسـخ داد هرگز برنمی‌گردم هرگز بهت فرصت نمی‌دم، من تصمیم خودمو گرفتـم، تو هم اگر قبول نکنی، می‌ندازمت زندان، پس به نفع خودته که شـرطمو قبول کنی.

از آرمین سـؤال کردم ماجرا چیسـت و این شرط مگر چیسـت که این‌قدر تو را اذیت می‌کند؟ آرمین با صدایی آهسته گفت: آقا اون کارت دست آوا کارت عروسی ما نیسـت، کارت روز بدبختـی منه، روز نحس منه، گفتم یعنـی چی؟ ادامه داد و گفت اون کارت روز جشـن طلاق‌مون هسـت. آوا می‌خواد جشن طلاق بگیره و تو اون جشـن آبروی منو خانواده‌مو ببره. من نمی‌دونم چرا می‌خواد این کار رو بکنه، مطمئنم زیر سر دوستاشه.

آوا که با شـنیدن این حرف ناراحت شد، با لحن تندی گفت باز اسم دوستای منو آوردی؟ این صدای بلند باعث شـد سربازی خسته از آخر سالن فریاد بزند بس کنید دیگر، چرا این‌قدر جروبحث می‌کنید، سـاکت شوید. در همین بین مدیر دفتر قاضی هم از اتاقش بیرون آمد و با اعلام شـماره پرونده این زوج جوان ما را برای رفتن به اتاق قاضی راهنمایی کرد...!

قاضـی در حـال مطالعه پرونده بود، پـس از چند دقیقه‌ای گفـت چرا این‌قدر سروصدا می‌کردید، مگر اینجا مهدکودک است؟ آرمین گفت آقای قاضی از من چرا می‌پرسید، از این خانم بپرسید که قصد دارد آبروی من و خانواده‌ام را ببرد. این خانم چون می‌دونه ما از یه خانواده با اصل و نسب هستیم و پدرم از بازاری‌های معتمده، می‌خواد با یک شرط مسخره آبروی منو ببره و مارو انگشت‌نمای محله کنه.

آقای قاضی شـما بگید آیا این درسـته این خانم به ظاهر موجه شرط کرده باید جشن طلاق بگیریم وگرنه مهریه‌اش را که ۹۹۹ عدد سکه است، مطالبه می‌کند.

قاضی با تعجب گفت جشن طلاق؟ باز چه رسمی است که تازه مد شده؟

آوا گفت حاج‌آقا مراسـمی مثل عروسی‌گرفتن دیگه! اتفاقا باکلاس هم هست.

قاضی گفت خودم می‌دونم چیه اما سـؤالم اینه کـه چرا دخترم می‌خوای خودتو وارد چنین کارهای اشتباهی کنی؟ این کار واقعا زشته! بهتره منصرف بشی از گرفتن جشـن طلاق و پس از این حرف‌ها رو به آرمین کرد و گفت: پسرم تو چرا ۹۹۹ عدد سـکه را قبول کردی؟ مگر تو توان پرداخت این‌همه سکه را داری؟ اصلا خبر داری قیمت سکه چقدر است؟ چطور چنین چیزی را قبول کردی؟!

الان که نگاه می‌کنم، می‌بینم شـما هنوز یک سـال هم نشـده که باهم ازدواج کردید. چرا زندگی‌تون به این مرحله رسیده؟

آرمین با نگاهی به آوا آهی پرافسـوس کشید و گفت چی بگم حاج‌آقا خیر سرم عاشـق شـدم، به عشـقم اهمیت دادم، فکر می‌کردم عشـق پاک است و مقدس، نمی‌دانستم عشق این دختر پاک نیست و بلای جانم می‌شود.

آرمیـن ادامه داد روز اولی که این خانم را با دوسـتاش تو سـینما دیدم، حس کردم نیمه گمشـده‌مو پیدا کردم، به هزارویک زحمت جلو رفتم و هرطور شده بود، شماره‌اش را گرفتم. البته تأثیر حرف‌های دوستانش هم بود که شماره را به من داد، خلاصه چند ماه دوسـت بودیم و من مثل خارجی‌ها یه روز توی سـینما زانو زدم و ازش خواستگاری کردم. در کمتر از شش ماه عقد کردیم و بعد هم عروسی گرفتیم و رفتیم سـر خونه زندگی‌مون. اصلا باورم نمی‌شـد همه چیز مثل یک خواب بود، فکر نمی‌کردم که بدبخت بشم حاج‌آقا، ما کلا ۱۰ ماه نیست که باهم هستیم، باورم نمی‌شه که الان اینجا هستم.

آوا با شنیدن حرف‌های آرمین گفت که بدبخت شدی؟ آره اون زمان که هر روز واسم گل می‌فرسـتادی دم خونه‌مون و محل کارم بدبخت نبودی، عاشق بودی، الان بدبخت شدی؟ آرمین گفت آره بدبختم کردی، من اگر می‌دونستم تو این‌همه دنبال توجه هسـتی، دنبال حرف و نظر دوستات هسـتی، دنبال فالوور و این‌جور چیزا هسـتی، دنبال زندگی نیسـتی، من غلط می‌کردم سمت تو بیام. چرا روز اول بهم نگفتی این اخلاق‌های زشـتتو؟ نگفتی! چرا خودتو خوب جلوه دادی؟ تو یه همچین آدمی هسـتی. روز اول که ظاهر خوبی نشـون دادی، حرف‌های قشنگ می‌زدی، تو منـو فریب دادی! الانم می‌خوای آبرومو ببری! آقای قاضی این خانم منو بدبخت کرد، بهم گفت تو ۹۹۹ تا سـکه رو قبول کن، من روز بعد عقد می‌رم می‌بخشـم، فقط نذار آبروم جلو دوستام و فامیل بره، همه مهریه بالا دارن زشته من نداشـته باشم، آبروم میره. مگه تو منو دوسـت نداری؟ پس قبول کن. جناب قاضی منم که عاشـق کوروکر شـده بودم، اصلا بلانسبت شـما خر شدم و قبول کردم، همون باعث شد الان اینجا باشم.

آوا با خنده‌ای ریز گفت بلانسـبت آرمین جان شـما تاج سری الانم که چیزی نشـده من که ازت مهریه‌مو نگرفتم بهت دارم میگم باید بیای تو جشـن طلاق و خیلی محترمانـه بگی مقصر این ماجرا و طلاق‌مون تو و خانوادت هسـتین و تو لیاقت منو از اول هم نداشـتی همین. مگه کار بدی می‌خوای بکنی. تو باید قبول کنـی که مقصری که همه فکر نکنن من دختر بدی بودم که با تو نسـاختم. تو بیا ایـن کار رو برای من انجـام بده، منم به جای آن لطـف می‌کنم و مهریه‌مو بهت می‌بخشـم. دیگه سخت نیسـت که تو یه کار برای من انجام بده منم یه کار برای تو، فیفتی فیفتی!

آرمین بـا عصبانیت گفت آقای قاضـی می‌بینید چی می‌گـه داره منو تهدید می‌کنه، داره از عشـق و صداقت من نسـبت به خودش سوءاستفاده می‌کنه. کلا مـا فقط چند روز اول آشـنایی حالمون خوب بود بعدش تا امـروز فقط جنگ و دعوا داشـتیم. اون برای خودش زندگی می‌کنه منم برای خودم. اصلا نمی‌فهمم چـی میگه یه روز می‌گه می‌خوام برم سـفر خارج یـه روز می‌گه می‌خوام برم با دوسـتام کوه روز بعد می‌گه این کارو می‌خوام انجام بـدم یه روز میگه از این کار خسته شدم و... .

حاج‌آقـا کلا زندگی ما خلاصه شـده تـو این چیزا اصلا این خانـم ثبات نداره هیچیش مشخص نیسـت من مطمئنم این معرکه جشن طلاق هم کار دوستاش هسـت اونا بهش گفتن این جشـن مزخرف رو بگیره. آخه کی برای طلاق جشن می‌گیره؟

آرمین رو به آوا کرد و گفت برای اینکه منو عذاب بدی جشـن طلاق می‌خوای بگیری چون می‌دونی خانواده من باآبرو هستند و روی این چیزا حساس، می‌خوای آبـروی مـا رو تو محل و فامیل ببری که همه بگن پسـر حاجـی فلانی اینجوری شـد وگرنه جشـن طلاق گرفتن دیگه چه معنی داره. حاج‌آقا تازه رفته کیک هم سـفارش داده، کارت هم زده. ببینید این کارتی که تو دسـتش هست کارت جشن طلاق‌مون هست. واقعا شـما بگید آقای قاضی من چه خاکی به سرم بریزم. این خانم فقط دنبال جلب توجه هسـت، فقط دنبال اینه که منو اذیت کنه، آبرومون ببره. به خدا بابام بهم گفت این ازدواج اشـتباه هست منتها من نشنیدم، من فکر کردم عاشـق شـدم، گفتم به حرف دلم گوش بدم، نمی‌دونستم بدبخت می‌شم. این دختر اصلا اینجوری نبود نمی‌دونم چش شـده اصلا حرفاش روز اول با الان خیلی فرق کرده.

آوا با شـنیدن این حرف‌ها گفت عزیزم دیگه بسه همینی که گفتم اگر خواستی من مهریه‌مو بهت ببخشـم باید همون کاری رو کنی که من می‌گم وگرنه باید بری زندان یا که اموال پدر محترمت را بفروشـی و مهریه منـو تمام و کمال پرداخت کنی والسلام.

آقـای قاضی این آقا و خانواده‌اش بی‌کلاس هسـتن نمی‌فهمن اصلا این چیزا چیه. تازه باید از من تشـکر کنید که با شما این‌طور محترمانه رفتار کردم. نکنه من مقصـر طلاقم؟ تو نمی‌تونی با من بسـازی، تو همش به من گیر میدی، نرو بیرون دیر نیا این‌طوری رفتار نکن اون کار رو نکن. مگه من برده یا اسـیر تو هستم که به من همش امر و نهی می‌کنی؟ بابام که منو بزرگ کرده به من امر و نهی نمی‌کرد اون وقت تو کی باشـی که به من بگی چه کار کنم چه کار نکنم. اصلا خوب شـد چهره واقعی تو و خانواده‌ات برام نمایان شـد حالا که اینجوری هست می‌گم باید برام جشن طلاق بگیری تا برای مهریه ازت بگذرم وگرنه بیچارت می‌کنم می‌دونی که این کاررو می‌کنم پس به نفع خودت و خانواده‌ات هسـت که به حرفم گوش کنید وگرنه بد می‌بینید.

ایـن حرف‌ها میان آرمین و آوا بحث و جـدل را بالا برد تا جایی که نزدیک بود به درگیری فیزیکی و توهین ختم شـود که قاضی باتجربه با شـنیدن این حرف‌ها متوجه عمق فاجعه شـده بود و به‌موقع ورود کرد و گفت بس کنید این چه رفتار زشتی است که شما دارید خجالت بکشید مگر بچه هستین که با هم دعوا می‌کنید کمی ادب داشته باشید و نظم جلسه را برهم نزنید. همین اول کار بگم به شما که حکم طلاق‌تون رو به این زودی صادر نمی‌کنم. شـما مثل دو بچه دارید لجبازی می‌کنید باید سـه ماه به کلاس‌های مشـاوره بروید و این مسئله الزامی است بعد اگر مشـکلتان حل نشـد و نظر مشـاور هم جدایی بود اون موقع حکم طلاق را صادر می‌کنم.

تحلیل و بررسی این پرونده طلاق

متأسفانه عدم آشـنایی صحیح، انتخاب هیجانی، عدم شناخت کافی، عدم درک متقابل و تفاهم نسبت به مسائل زندگی مشترک، عدم مسئولیت‌پذیری، عدم تفکیک قائل‌شدن در زندگی متأهلی و مجردی و... ازجمله عواملی بود که این زوج جوان را به این درجه از مشکلات رسانده است.

دقت می‌کنید که آوا اصلا برایش اهمیت ندارد چه بلایی سـر زندگی و آینده‌اش آمده و کلا در یک دنیای دیگر زندگی می‌کند. او اصلا از ماهیت زندگی مشترک چیزی نمی‌داند. آوا مدام تحت تأثیر حرف‌های اطرافیان خود قرار گرفته و به خاطر رضایت آنها دسـت به هر کاری می‌زند که قطعا در آینده نزدیک متوجه می‌شـود این تقلید کورکورانه به زندگی‌اش چه لطمه‌ای وارد کرده است.

مشاهده می‌کنید که شرط برگزاری مراسم جشن طلاق بیانگر عمق فاجعه زندگی مشـترک آنهاست. آوا باید بداند که این رفتارها سبب شده آنها نتوانند مشکلات‌شان را شناسایی کنند و برای حل آن مشکلات تلاش کنند. آوا قصد دارد با برگزاری جشن طلاق از آرمین و خانواده‌اش انتقام بگیرد. آنها زندگی مشترک را به جای اینکه تبدیل به میدان مهر و محبت کنند با لجبازی تبدیل به میدان جنگ کردند.

آوا و آرمین دچار بحران طلاق عاطفی شده‌اند آنها در ظاهر با هم زندگی می‌کنند و شـاید کسـی هم متوجه بحران زندگی آنها نشود اما در باطن مشاهده می‌کنید که هرکس به فکر کار و زندگی خودش اسـت و این زندگی‌کردن اجباری زیر یک سقف هم فقط به خاطر مسـائل فرهنگی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و... دیگر است. در بیان اظهارات‌شـان مشخص می‌شود که آنها آن طراوت و شادمانی اولیه زندگی مشـترک خود را ندارند که این از نشـانه‌های بروز طلاق عاطفی بین زوج‌های جوان است.

البته به همان نسـبت که آوا مقصر اسـت آرمین هم مقصر این اتفاقات اسـت؛ چراکه او قبل از ازدواج چشـم‌هایش را به روی واقعیت‌های آوا بسـته و با چشمان بسته تصمیم به ازدواج گرفته که به این مسئله عاشق‌شدن و عشق نمی‌گویند بلکه ازدواج از روی احساس و هیجان می‌گویند. آرمین باید همان روزهای اول که آوا این تعداد سـکه را برای مهریه پیشنهاد داده بود متوجه می‌شد که او دختری معمولی نیسـت و درگیر حاشیه و تجمل‌گرایی اسـت و برایش این چیزها اهمیت دارد. شاید اگر با چشـمان باز به آوا و افکارش نگاه کرده بـود این‌طور درگیر ماجراهای عجیب نمی‌شـد. آرمین فقط شیفته ظاهر و رفتار آوا شده است که این مسئله در کوتاه‌مدت رنگ باخته و باطن زندگی برایشان نمایان شده است.

متأسـفانه باید بگویم که این زوج جوان ۲۲ سـاله به دلیل سن کم اصلا چیزی از ماهیت زندگی مشـترک نمی‌دانند و کاملا بدون فکر و شـناخت کافی از هم ازدواج کردنـد. با این وجـود اگر آنها تصمیم بگیرند دسـت از این افکار پـوچ بردارند و با صداقت، درسـتی، وفاداری، محبت و تعهد دوباره به فکر ساخت یک زندگی خوب باشـند، شـاید بتوانند از این بحران عبور کنند که عبور از این بحران شـرطش تغییر نگرش آنها نسـبت به زندگی کنونی خود است. اگر خودشان بخواهند و تلاش کنند می‌توانند زندگی شادی را از نو شروع کنند وگرنه با این طرز تفکر راهی جز جدایی و پایان‌دادن به این زندگی برایشان باقی نمی‌ماند.

جدول ۴۴۹۱ ◆ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- از الفبای انگلیسـی- مجازات متقابل- شـهر تاریخی سـوریه ۲- نوعی دامن زنانه- منافقان جنگ نهروان- زاینده ۳- فرکانس- شرط اول رانندگی- دریاچه آب شور استرالیا ۴- خرده‌سنگ- هنر کنده‌کاری روی چوب- سریال درام و تاریخی ساخت کره که با استقبال خوبی در ایران مواجه شد ۵- الهه اندیشه و هنر در اساطیر یونان- فیلسوف آلمانی قرن هجدهم- جگر سـفید ۶- صدای باران- رشـته باریک و دراز- منجمد ۷- شـب زنده‌داری کردن- همسـر حضـرت ابراهیم(ع)- جیـوه ۸- بانگ چوپان- برق را از کوئل به دلکو می‌رسـاند- نامیده‌شده- ضمیری انگلیسی ۹- ساختمان- اتحادیه جهانی پست- شهر ساحلی ۱۰- شبانگاه- جدید- خوراک قناری ۱۱- خوردن- قرض- لوله باریک در سـاقه گیاه ۱۲- بنام- نیم‌تنه نظامی- پایتخت سوئیس ۱۳- از دست خسیس نمی‌چکد- هم‌پیمان‌شـدن چند گروه سیاسی- مصیبت‌ها ۱۴- ششمین خلیفه اموی- به‌تازگی- ژرف ۱۵- مجموعه پیچیده‌ای از چند حفره متصل به هم- خمیده- یک و دو

عمودی:

۱- بزرگ‌تر- مسـجد شیخ لطف‌الله اصفهان به دستور وی ساخته شـد ۲- از باشگاه‌های فوتبال انگلیس- بسیار مهربان- مدفن امیرکبیر ۳- شیرینی سنتی ژاپنی- شهری در گیلان- تیر پیکان‌دار ۴- بزرگ‌ترین جزیره خلیج فارس- تخته‌های ضخیم زیـر ریل- نداهنده ۵- پهنه دشـت- فیلمی سـاخته نیکی کریمـی با بازی هـادی حجازی‌فر ۶- برادر عرب- شـهری در شمال شرقی فرانسه- آلبومی ماندگار با آواز محمدرضا شـجریان ۷- راسـت و درست- نمایش‌نامه متنوع- برهنه ۸- انبارکردن کالاهای اساسی- روشی برای اتصال کامپیوتر به شبکه بدون استفاده از کابل ۹- دورافتـاده- نوعی قابلمه برقی که غذا را در زمان نسـبتا طولانـی می‌پزد- بهسـازی ۱۰- فروبردن سـوزن در چیزی- شیرینی سوغات قم- ضمیر سـوم ۱۱- نوعی بیماری اختلال رشـدی- مترانگشـتی ۱۲- زادگاه- راه عمومی شـهر- بازی ۱۳- پهلوان- آرایش صورت بازیگران- وسـیله بالارفتن ۱۴- دارای جنبه داستانی- سندرم نقص ایمنی اکتسابی- سرکرده ۱۵- بازیگر زن فیلم‌های تعطیلات رمی و عشق در بعدازظهر- شترماده

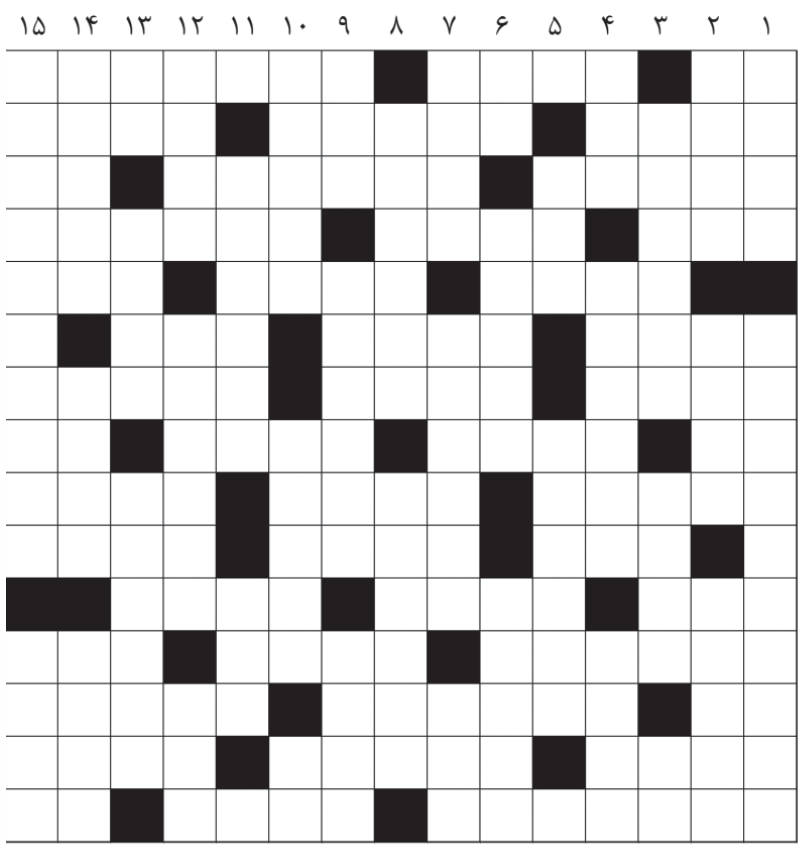

سودوکو سخت ۳۴۸۷

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۷				۱			۸
	۲	۵						۴
			۸	۶		۴		
۲						۹		
۳			۹		۸			۵
			۷					۶
				۸		۹	۴	
۸							۱	۶
۵				۷			۲	

حل سودوکو سخت

۸	۵	۳	۹	۷	۲	۱	۴	۶
۶	۹	۱	۸	۵	۴	۳	۲	۷
۷	۲	۴	۳	۶	۱	۸	۹	۵
۴	۸	۶	۱	۲	۵	۷	۳	۹
۱	۳	۵	۷	۹	۸	۲	۶	۴
۲	۷	۹	۶	۴	۳	۵	۱	۸
۹	۴	۸	۲	۳	۷	۶	۵	۱
۳	۶	۷	۵	۱	۹	۴	۸	۲
۵	۱	۲	۴	۸	۶	۹	۷	۳

حل سودوکو ۳۴۸۶

۷	۵	۱	۲	۶	۸	۴	۳	۹
۸	۳	۶	۹	۴	۱	۵	۲	۷
۴	۲	۹	۵	۷	۳	۱	۶	۸
۶	۹	۳	۷	۱	۴	۸	۵	۲
۲	۱	۸	۶	۳	۵	۹	۷	۴
۵	۷	۴	۸	۲	۹	۶	۱	۳
۱	۴	۷	۳	۸	۶	۲	۹	۵
۹	۶	۲	۴	۵	۷	۳	۸	۱
۳	۸	۵	۱	۹	۲	۷	۴	۶

سودوکو ساده ۳۴۸۷

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

۵				۷			۴	
		۷			۹	۱		
۳	۴					۲		
			۲	۱		۹		
	۶						۱	
		۵		۶	۴			
		۳					۷	۶
		۴	۹			۵		
	۷		۳					۹

حل جدول ۴۴۹۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ن	ب	ش	■	ش	ب	ب	و	■	د	ر	ب	ه	د	ر
۲	م	ن	ق	ط	ع	■	ن	ا	ک	ا	و	ت	■	س	ا
۳	و	د	■	ل	ب	ا	د	■	ا	ر	ا	ر	ا	ت	■
۴	د	ر	ی	ا	د	ل	■	ک	ن	س	ل	■	م	م	د
۵	ا	ل	ک	■	ه	م	ی	ش	ک	ی	■	ب	ا	ز	ل
۶	ر	ن	د	ه	■	ی	ک	ت	ا	■	م	ه	ن	د	س
۷	■	گ	ل	ر	ی	ز	ا	ن	■	د	ر	ب	ی	■	ن
۸	ب	ه	■	ی	و	ا	ن	■	ک	و	ت	ه	■	م	ک
۹	ش	■	ا	ر	ک	ن	■	ق	و	ر	ب	ا	غ	ه	■
۱۰	ک	ا	م	و	ا	■	ا	د	ا	ب	■	ن	و	د	ل
۱۱	ا	س	و	د	■	ت	ر	ی	ش	ی	ن	■	غ	ی	ب
۱۲	ف	ت	ا	■	ت	غ	ی	ر	■	ن	س	ک	ا	ف	ه
۱۳	■	ا	ل	ش	ب	ا	ح	■	ش	ی	ا	د	■	ت	ت
۱۴	ح	ر	■	ب	و	ف	ا	ل	و	■	ج	ر	ا	ح	ی
۱۵	د	ا	ش	ا	ک	ل	■	م	ت	ق	ی	■	ج	ی	غ